معناشناسی توصیفی تکامد اسمی منهاج و آسیب‌شناسی سه ترجمه‌ی آن (میبدی، مکارم شیرازی و انصاریان)

صدیقه افتاده[1]
عباس همامی[2]

(تاریخ دریافت مقاله: 98/2/24 ـ تاریخ پذیرش مقاله: 98/6/16)

چکیده

فهم قرآن و معنای آن در گرو فهم مفرده‌ها و مفاهیمی است که زنجیروار به‌هم پیوسته و در ارتباطند. تکامد اسمی دسته‌ای از واژه‌های قرآن هستند که تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته‌اند. لذا از نظر اهمیت به دلیل دشواری در فهم، نیاز به معناشناسی دارند. بر همین اساس لازمه فهم واژه‌های تکآمد، بررسی و شناسایی ساختار، ریشه و واکاوی معنای آنها در کتب لغت و بررسی روابط هم نشینی و جانشینی می‌باشد؛ تا هم ابزار شناخت درست و دقیق قرآن فراهم گردد و هم ترجمه‌ها و تفسیرهایی که با بی‌توجهی معنای این کلمات دچار لغزش شده‌اند، آسیب‌شناسی گردند و در نتیجه الگویی مناسب برای معنا و ترجمه آنها ارائه گردد. بنابراین در مورد واژه منهاج در آیه 48 سوره مبارکه المائده به عنوان یک واژه تکامد اسمی مراحل فوق طی گردید و معنای واقعی آن با توجه به ریشه،ساختار از دل کتابهای لغوی بیرون کشیده شده؛ و مفهوم آن با عنایت به سیاق و روابط هم نشینی با واژه شرعه و روابط جانشینی با واژگانی که از لحاظ معنایی شبیه به واژه منهاج بودند از قبیل: صراط، سبیل، نجد، فجّ، حبک، جدد و ربع بررسی شده است نتیجه آن که اگرچه واژگان به ظاهر ترادف معنایی دارند اما این ترادف نسبی بوده و مطلق نیست. بلکه هر واژه‌ای از لحاظ خصوصیت معنایی مفهومی مستقل از دیگر واژه‌ها دارد و واژه منهاج نیز به معنای راه روشن و آشکار است. و در نهایت سه ترجمه (میبدی، مکارم شیرازی و انصاریان) از واژه مذکور مورد آسیب شناسی قرار گرفته‌اند و ترجمه پیشنهادی نگارنده بیان گردیده است.

کلید واژه‌ها: *معناشناسی توصیفی، تکامداسمی، منهاج، آسیب‌شناسی ترجمه، روابط هم‌نشینی و جانشینی*

---

1. دانش‌آموخته دکتری علوم قران و حدیث، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران ، ایران
m_s_oftadeh99@yahoo.com

2. استاد گروه علوم قرآن و حدیث واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی ، تهران ، ایران (نویسنده مسئول)؛
info@hemamia.ir

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

1ـ بیان مسأله

روشن است که شناخت درست و دقیق قرآن مجید، امری مهم و ضروری می‌باشد. و آغاز آن، بررسی و شناسایی واژگان است. بسیاری از واژگان قرآن از بسامد والایی برخوردارند. این دسته از الفاظ آشنا و مأنوس بوده؛ و بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. از این دسته از الفاظ می توان به الفاظ ایمان، اسلام، دین، تقوی و... اشاره کرد. هر چند کثرت کار در زمینه این الفاظ، به معنای بی نیازی از پژوهشهای وسیع و دامنه‌دار در این زمینه نیست، ولی واقعیت امر این است که توجه بیش از حد به دسته‌ای الفاظ، سبب عدم توجه کافی به دسته ای دیگر از الفاظ گشته؛ یا دست کم کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند. این دسته از واژگان به واژگان تکامد معروف هستند. یعنی واژگانی که کاربرد آنان در قرآن بیش از یک بار نیست.که یکی از این واژگان، منهاج است.

معنای دقیق قرآنی این واژه در وهله اول از طریق خود قرآن کریم و بافتی که کلمه مورد نظر در آن به کار رفته است؛ میسر خواهد بود. سپس می‌توان با مراجعه به فرهنگهای لغات و روابط هم‌نشینی و جانشینی (معناشناسی توصیفی) جهت استخراج دقیق تر معنای واژه مورد نظر گام برداشت. با توجه به جایگاه والای کلمه، پژوهشگر در این مقاله سعی دارد که به این سؤال پاسخ دهد که واژه تکامد اسمی منهاج با تاکید بر علم معناشناسی توصیفی چه مفهومی را تداعی می‌کند، و مترجمان، ترجمه‌ی درستی از آن ارائه داده‌اند یا خیر؟

2ـ مقدمه

شناخت قرآن و فهم معنای آن در گرو فهم واژه‌ها و مفاهیمی است که مانند دانه‌های زنجیر به‌هم پیوسته‌اند. تکامد اسمی دسته‌ای از واژه‌های قرآن هستند که تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته و تعداد آنها از نظر بسامد فراوانند و از نظر اهمیت به دلیل دشواری در فهم، نیاز به معناشناسی دارند. معناشناسی (semantics) یکی از رهیافت‌های نوین در حوزه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

زبان شناسی می‌باشد که به مطالعه واژگان در بافت جملات و عبارات می‌پردازد تا از این طریق معنای آنها مورد واکاوی و شناسایی واقع شوند تا هم ابزار شناخت درست و دقیق قرآن فراهم گردد و هم ترجمه‌ها و تفسیرهایی که با بی‌توجهی معنای این کلمات دچار لغزش شده‌اند، آسیب‌شناسی شوند و در نتیجه الگویی مناسب برای معنا و ترجمه آنها ارائه گردد.

از آنجایی‌که از کارآمدترین روش‌ها برای فهم معنای واژه‌های قرآن، همین مطالعات معناشناسی است، در این پژوهش از معناشناسی توصیفی برای استخراج معنا و مفهوم واژه تکامد اسمی منهاج در قرآن کریم استفاده شده و سعی شده تا نقش و اهمیت این واژه در نظام قرآن کریم تبیین گردد. همچنین آسیب شناسی ترجمه این واژه در سه ترجمه ناصر مکارم شیرازی، رشیدالدین میبدی و حسین انصاریان بررسی شده است.

معناشناسی را مطالعه علمی معنا دانسته‌اند، همانطور که زبان‌شناسی را مطالعه علمی زبان می‌دانند؛ لذا منظور از مطالعه علمی، بررسی یک پدیده در چارچوب یک نظام، به دور از هر پیش انگاری می‌باشد که بتوان درستی و نادرستی آن را محک زد (صفوی، 25).

پرداختن به تمام معانی و نشانه‌ها اعم از زبانی و غیر زبانی در حیطه علم نشانه شناسی است. لذا علم معناشناسی فقط در حیطه معنای زبانی (معنایی که از کلام و گفتار و جملات و کلمات و اصوات دریافت می‌گردد) به کنکاش می‌پردازد (نکـ : همو، 30). و علم معناشناسی هم می‌تواند توصیفی باشد و هم تاریخی. منظور از علم معناشناسی توصیفی، وصف معانی یک زبان در یک دوره خاص و مشخص، بدون در نظر گرفتن تحولات تاریخی معانی آن زبان است. (نکـ : فهمی الحجازی، 131).

و واژه تکامد (اللفظ الوحید أو اللفظ الفرید) به کلمه‌ای اطلاق می‌شود که تنها یک بار در سراسر یک متن به کار رفته باشد. بنابراین به واژه‌ای که تنها یک بار در متن قرآن کریم به کار رفته باشد و هیچ مشتق یا خانواده‌ای از آن در متن قرآن نباشد، تکامد قرآنی می‌گویند (کریمی‌نیا، 248). این تعریف را دیگر علما و اندیشمندان اسلامی از جمله باسم سعید البسومی نیز بیان کرده‌اند (راتب المصری، 10).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

3ـ بررسی لغوی واژه تکامد منهاج

واژه منهاج تکامدی اسمی است که در آیه 48 سوره مبارکه المائده به شرح زیر ذکر شده است:

«وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِيَبْلُوَکُمْ فی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَميعاً فَيُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فيهِ تَخْتَلِفُون» (المائده، 48).

مادّه «ن ه ج» در سه معنا به کار رفته است که به نظر می‌رسد همه به یک اصل باز گردد؛ این سه معنا عبارت است از:

یک. لغویان یکی از معنای ریشه «ن ه ج» را وضوح و آشکاری دانسته‌اند: «طریقٌ نَهْجٌ» یعنی راه پهن و آشکار و هنگامی که چیزی آشکار گردد، گویند: «نَهَجَ یا أنهَجَ الأمرُ» و وقتی راهی هموار می‌شود، گویند: «استَنهَجَ الطریقُ».

هم‌چنان‌که به راه آشکارتر و پیداتر «مِنْهَج الطریق» و «منهاج» گویند (الجوهری، 346/1؛ ابن‌منظور، 383/2).

شایان ذکر است کلمه نهج در مثال‌های مذکور، ساکن الهاء است. اما اگر«های» این واژه و دیگر اشتقاقات آن متحرک (فتحه) باشد، به معنای دوم خواهد آمد که در ذیل بررسی شده است.

دو. معنای دوم ماده «ن ه ج»، نفس تنگی و نفس‌نفس زدن است. وقتی انسانی یا حیوانی در اثر حرکت و دویدن شدید به تنگی نفس دچار شود، می گویند: «نَهَجَ الإنسانُ أو الکلبُ» و «أنهَجْتُ الدّابَّة»، یعنی: چهارپا را چنان دواندم که به نفس‌نفس افتاد (ابن سیده، 312/1، زبیدی، 252/6).

سه. معنای سوم ماده نهج پوسیدگی و فرتوتی است که بیشتر بر پوسیدگی جامه و لباس اطلاق می‌شود، به شکلی که تار و پود آن نازک شده، امّا هنوز گسسته نشده باشد: «نَهَج یا نَهِجَ یا نَهُجَ یا أنهَجَ الثوب»، یعنی: جامه پوسیده شد و «أنهَجتُ الثَّوبَ» یعنی آن را پوسیده کردم. به جامه‌ی پوسیده نیز «نَهْج» و «مُنهَج» گویند (نکـ : ابن منظور، 384/2؛ کراع النمل، 474/1).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

محمدحسن حسن جبل معتقد است که می‌توان تمامی وجوه و معانی مذکور ماده نهج را به یک اصل مهم و محوری بازگرداند و آن عبارت است از گشایش میان چیزی برای کنار زدن زمختی‌ها و سختی‌ها و خشونت‌ها؛ به عنوان مثال در پوسیدگی جامه در واقع تنیدگی و ستبری تار و پود آن از میان می‌رود و پارچه، نرم، سست و متخلخل می‌گردد. راه نیز که با گام نهادن مردمان و چهارپایان در یک مسیر ایجاد می‌شود، هر چه رفت و آمد در آن بیشتر شود، سنگ های بزرگ و زمختش کنار رفته، برجستگی های تیز از میان می‌رود و خطّ راه آشکارتر می گردد. همین‌طور چهارپایان نیز وقتی که رها شوند و به تعبیر عربی (نهجت الدابه) سترگی‌های پشت و بدن آنان از بین رفته و پشتشان صاف و هموار می‌گردد. منهج به راه راستی گفته می‌شود که کجی و انحراف‌های آن از بین رفته و از این رو آشکار و وسیع گشته است (حسن جبل، 2271/4).

از دیدگاه مصطفوی اصل واحد در این ماده همان امر واضح آشکار مادی یا معنوی است؛ خواه در راه یا برنامه یا هر جریان دیگری باشد و از مصادیقش راه روشن، امر آشکار و مشخص، برنامه واضح جامع و دین روشنگر است. به این ترتیب نهج نمی‌تواند به معنای مجرد طریق یا راه باشد، زیرا در زبان عربی تعبیر «طریق نهج» وجود دارد، در این صورت اگر نهج را به معنای راه بگیریم؛ اشتباه و غیر قابل مفهوم خواهد بود، زیرا وصف طریق (راه) با خود (راه که اگر نهج را به معنای صرف راه بگیریم)، اشتباه و نادرست خواهد بود. پس اصل معنای ماده هر چیز واضح و روشنی است. اما مفاهیم پوسیده شدن، تنگی نفس، مبالغه در چیزی یا سرگشتگی و حیرانی به این لحاظ است که گویا پوسیده شدن و تنگی نفس و سرگشتی به وضوح و آشکاری در موارد مذکور قابل مشاهده است (نگـ : مصطفوی، 285/12).

منهج وسیله یا روشی است که موجب وضوح و آشکاری در کاری یا چیزی خواهد شد. منهاج نیز مانند مصباح به معنای مسیر و راه روشن، آشکار و واضح است. با این وصف از دیدگاه مصطفوی وضوح و آشکاری معنی کانونی یا مرکزی است که تمامی معانی

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

و تقسیمات ماده نهج را تحت پوشش گسترده خویش قرار خواهد داد. به دیگر سخن در معانی واژه منهاج همچون راه آشکار، تنگی نفس، پوسیدگی جامه، وضوح و آشکاری یک امر را می‌رساند، لذا در تمامی معانی حاشیه‌ای معنای کانونی و مرکزی لحاظ می‌گردد و پیوندی بین این معانی وجود دارد.

در جمع‌بندی دیدگاه لغت شناسان گفتنی است که منهاج بر صرف راه یا طریق اطلاق نمی‌گردد، بلکه منهاج، به معنای راه روشن و آشکار می‌باشد.

4ـ واژگان با روابط جانشینی

واژگانی که از لحاظ معنایی می‌توانند جانشین واژه منهاج گردند عبارتند از: صراط، سبیل، طریق، فجّ، نَجد، جُدُد، حُبُک، ریع، و شرعه. البته لازم به ذکر است که این واژگان ترادف معنایی به طور نسبی دارند نه مطلق.

4ـ1. صراط

واژه "صراط"، چهل و پنج بار در آیات مختلف قرآن تکرار شده؛ که در تمام موارد مذکور به صورت مفرد آمده است (تنها واژه‌ای است که در این حوزه معنایی مفرد بوده؛ و جمع ندارد)، و در حدود سی و سه آیه با صفت "مستقیم" و یازده آیه با صفات عزیز و حمید و انعمت علیهم توصیف شده ؛ و تنها یک بار با واژه جحیم وصف گردیده است (نکـ : فواد عبدالباقی، ذیل ماده)

این واژه از ماده صاد و راء و طاء به معنای راه می‌باشد (ابن فارس، 349/3) که صراط را هم با صاد و هم سین خوانده‌اند و هر دو را به یک معنا دانسته‌اند. و برخی صراط و سراط و زراط را به معنای راه گرفته‌اند (جوهری، 1139/3) و ابن منظور به نقل از ازهری می‌گوید: یعقوب آن را با حرف (س) می‌داند که به خاطر قریب المخرج بودن (ص ـ ط) حرف (س) به (ص) تبدیل شده است. (ابن منظور، 340/7). و السِّرَاط: راهی هموار

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

و آسان گذر، که اصل اش از "سَرَطْتُ الطَّعَامَ و زَرَدْتُه" می‌باشد یعنی غذا را به راحتی بلعیدم. (راغب اصفهانی، 407 حسن جبل، 998/2) راغب صراط را به معنای راه راست و مستقیم گرفته، (همو، 407) و اما مصطفوی اصل واحد در این ماده را همان راه روشن وسیع و گسترده مادی یا معنوی دانسته و نیز برخلاف نظر دیگر لغت‌شناسان کلمه صراط را مستقل از سراط می‌داند و می‌گوید: قابل تبدیل به سراط نمی‌باشد و هیچ اشتقاقی برای صراط وجود ندارد و قرائت به سراط هم جایز نیست. و صراط خیابانی واضح و آشکار است و صراط حق، همان صراطی است که به سعادت و کمال و رستگاری و حقیقت منتهی می‌شود و صراط مستقیم راهی است که کجی و انحرافی در آن نیست. (مصطفوی، 277/6) و در معجم الاشتقاقی هم به معنای راه آشکار آمده که معنای محوری همان گذشتن و عبور در راه ممتد به آسانی و سهولت است. (حسن جبل، 998/2)

بنابراین از مجموع نظرات لغویون و با توجه به وصف مستقیم برای واژه صراط، چنین به دست می‌آید که صراط تنها یک راه است و راه مستقیم و ممتد و روشن که هیچ کژی و انحرافی در آن نیست وسالک در این راه به آسانی و سهولت منتهی به خدا می‌گردد. ودر حقیقت شاهراهی است که به خیر وسعادت منتهی می‌شود.

4ـ2. سبیل

واژه "سبیل" با مشتقاتش 169 بار در قرآن کریم به کار رفته است. (عبدالباقی، ذیل ماده) و از ریشه سین، باء و لام به معنای راه می‌باشد که هم برای مذکر و هم مؤنث بکار می‌رود (فراهیدی، 263/7؛ جوهری، 1724/5؛ ابن منظور، 319/11) و راغب آن را راهی نرم می‌داند که آسان گذر و هموار است و واژه "سبیل" برای هر چیزی که به وسیله آن به چیز دیگری، چه خیر و چه شر، رسیده می‌شود؛ به کار می‌رود. و نیز به راه مستقیم و اقامه شده با دلیل هم تعبیر می‌شود (راغب اصفهانی، 395/1) ابن فارس آن را از اصل واحد به معنای ارسال و فرستادن چیزی از بالا به پایین و بر امتداد چیزی می‌داند. (ابن

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

فارس، 129/3) و سبیل همان راه است وبه خاطر امتدادش به سبیل نامگذاری شده است. (همو) و حسن جبل نیز معنی محوری آن را امتداد به سوی پایین همراه با اتصال می‌داند مانند لباسی که بر زمین کشیده می‌شود (حسن جبل، 952/2)

بنابراین از مجموع نظرات لغت شناسان چنین حاصل می‌شود که سبیل به معنای عام راه اعم از راه هدایت (خیر) و راه ضلالت (شر) گفته می‌شود.چون برخلاف واژه صراط این واژه هم به صورت مفرد وهم به شکل جمع سُبُل آمده است که بیانگر راههای متعدد می‌باشد.

4ـ3. طریق

واژه "طریق"چهار بار در قرآن کریم کاربرد داشته است (عبدالباقی، ذیل ماده) که از ماده طاء، راء و قاف دارای چهار اصل می‌باشد: 1ـ آمدن غروب 2ـ زدن و کوبیدن 3ـ جنسی از نرمی چیزی 4ـ چسباندن چیزی بر چیزی (ابن فارس، ج449/3)

و اکثر لغت‌شناسان آن را به معنای سبیل و راه گرفته‌اند و آن برای مونث و مذکر به طور یکسان به کار می‌رود و جمع آن أطرِقه و طُرُق می‌باشد. (جوهری، 1513/4؛ ابن سیده، 273/6؛ حسن جبل، 1324/3) راغب نیز طریق را راهی که با پا پیموده و زده می‌شود؛ معنا کرده و بر این باور است که واژه "طریق" برای هر روشی که انسان در کاری خوب یا ناپسند در پیش می‌گیرد استعاره شده است، طَرِیقَة من النّخل: ردیف طولانی درختان خرما است که تشبیهی برای ادامه یافتن راه است. و الطَّرْق در اصل مثل "الضّرب" (زدن)، اما اخصّ از "ضرب" می‌باشد، زیرا الطَّرْق، نوعی زدن و ضربه وارد کردن بر چیزی است، مثل زدن آهن با مِطْرَقَة (پتک) و این معنی در "طرق" همانند "ضرب"، وسعت پیدا می‌کند و از این معنا عبارت: طَرْقُ الحَصَی: با سنگ فال گرفتن در کهانت و فالگیری استعاره شده است. (راغب اصفهانی، 518/1)

و حسن جبل معنای محوری را امتداد چیزی تازه ونرم در خلال طولی با نیروی داخلی یا فشار خارجی می‌داند و در "طریق" با فشار، زمین فرورفته پیوسته‌ای ایجاد می‌کند بخاطر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

همین بدین معنا آمده است. (حسن جبل، 1324/3) میرلوحی می‌نویسد: "طریق" حکم جنس و سایر واژه‌های مترادف، حکم نوع برای آن محسوب می‌شود (میرلوحی، 329).

بنابراین به نظر می‌رسد که طریق همان راهی است که با پای پیاده می‌توان آن را طی کرد زیرا هنگام راه رفتن پا به زمین کوبیده می‌شود و خاک نرم زمین بر اثر فشار پا امتداد پیدا می‌کند.

4ـ4. فجّ

واژه "فجّ" با مشتقاتش سه بار در قرآن کریم آمده است. (عبدالباقی، ذیل ماده) و "فـجّ" از اصل فاء، جیم و جیم به معنای راه وسیع می‌باشد که بر گشودن و گشایش دلالت دارد. (ابن فارس، 437/4) و لغویون آن را به معنای راه وسیع میان دو کوه گرفته‌اند و جمعش فِجاج است (فراهیدی، 24/6؛ ابن منظور، 338/2؛ جوهری، 333/1) و راغب دره و شکافی که میان دو کوه است، را فجّ نامیده و گوید: در راه وسیع هم بکار می‌رود. (راغب اصفهانی، 625/1) و اصل واحد در این ماده،گشایش آشکار بین دو طرف است. و از مصادیقش راه روشن معین بین دو کوه یادر خشکی از وسط صحرا و... است (مصطفوی، 9/30ـ31)

پس فجّ عموما برای راه وسیع (پهن و طولانی) بکار می‌رود البته راه وسیعی که بین دو کوه یا خشکی در صحرا و غیره باشد چون در این ماده مفهوم گشودن و گشایش وجود دارد که اصولا شکاف و گشایش بین دو چیز اتفاق می‌افتد.

4ـ5. نَجد

این واژه تنها یک بار در آیه 10 سوره البلد «وَ هَدَيْناهُ النَّجْدَيْن» آمده است (عبدالباقی، ذیل ماده). از ریشه نون،جیم و دال یک اصل دارد و به معنای برتری، قوت، اشراف و چیرگی داشتن (بلندی و ارتفاع) می‌باشد. (ابن فارس، 391/5) جمع آن أنجُد، أنجاد، نِجاد و نُجُود می‌باشد (ابن سیده، 335/7؛ ابن منظور، 413/3) و خلیل بن احمد آن را

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

خلاف پستی و فرو رفتگی می‌داند (فراهیدی، 83/6) و جوهری می‌گوید: بـه مکـان و راه بلند، "نجد" گفته شده؛ زیرا در مقابلش "تهامه" یعنی زمـین پسـت و فرورفتـه وجـود دارد. (جوهری، 542/2) و راغب هم به معنای جـای مرتفـع و بلنـد و پرتگـاه گرفتـه (راغـب اصفهانی، 791/1)، البته برخی اوصاف شدت و چیرگی (همو)، سفت و سـخت و همسـطح بودن (ابن منظور، 413/3) را نیز بیان کرده‌اند. و مصطفوی همانند ابن فارس اصـل واژه را به معنای "بلندی و ارتفاع" گرفته است. (مصطفوی، 37/12) و قرشی می‌نویسـد: مـراد از نجدین در آیه، راه خیر و شر و حق و باطل می‌باشد که از لحاظ ظهور و آشکار بودنش بـه دو مکان مرتفع و بلند تشبیه شده‌اند (قرشی، 14/7).

بنابراین از بررسی مجموع نظرات لغت‌شناسان چنین به نظر می‌رسد که واژه "نجد" به معنـای راه مرتفع و بلند باشد که در اصل این ماده نیز این بلندی و ارتفاع به چشم می‌خورد.

4ـ6. جدد

واژه "جدد" تنها یک بار درآیه 27 سوره فاطر «**وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بِـيض**» بکـار رفتـه است (عبدالباقی، ذیل ماده). و ابن فارس آن را از ریشه جیم، دال و دال دانسته، و سه اصل برایش قائل است: 1ـ عظمت و بزرگی 2ـ بهره 3ـ قطع و بریدن (ابن فارس، 406/1).

لغت‌شناسان جمع "جُدّه" را "جُدَد" و به معنای "ساحل دریـا"، خطـوط و راههـا (ابـن منظور، 108/3)، راهی در آسمان و کوهها، (همو) راه روشن کوهستانی (راغـب اصـفهانی، 188/1)، زمین سفت و سخت (جوهری، 452/2)، زمین سفت و هموار (راغب اصـفهانی، 188/1) و بخشی از یک چیز که رنگ آن با رنگ سایر بخش‌های آن متفـاوت مـی‌باشـد مانند خطی که بر پشت الاغ است و راههایی که دارای رنگ‌هـای متفـاوت بـا رنـگ کـوه می‌باشند؛ (جوهری، 452/2) گرفته‌اند. راغب الجُدّه را به معنای راه ظاهری گرفته (راغـب اصفهانی، 188/1) ولیکن زبیدی آن را راه از هر چیزی می‌داند کـه آن، راه مجـازی اسـت (زبیدی، 379/4) یعنی راه‌های تخیلی در کوه‌ها و آسمان‌ها. مصطفوی اصل واحد در ایـن

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

ماده را مقام حاصل شده از جلال و عظمت و قدرت می‌داند (مصطفوی، 71/2) و می‌گوید: آن خطوط داخلی، ذخائر پوشیده، گنج‌ها و معادن مختلف رنگارنگ می‌باشد که مراد راه ظاهری و معابر موجود در کوهها نیست (همو، 73/2).

قرشی می‌نویسد: "جدد به معنای تکّه‌ها و قسمتهاست خواه آن را جمع جدید بگیریم و خواه جمع جدّة یعنی: کوهها تکّه‌های سفید و سرخ و سیاه شدیداند و رنگهای مختلف چون «بِیضٌ و حُمْرٌ و غَرابِیبُ» دارند که صفت «جُدَدٌ» هستند و مراد از آنها همان تکّه‌هاست و چون کوهها به وسیله اختلاف رنگ از یکدیگر جدا و بریده شده‌اند لذا به آنها جدد اطلاق گردیده است" (قرشی، 22/2).

بنابراین از مجموع این نظرات مذکور بدست می‌آید که واژه جدد به معنای خطوط و راههایی در کوهها و آسمانهاست که متلون و رنگارنگ هستند و به همین دلیل جلوه نمایی می‌کنند.

4ـ7. حُبُک

واژه "حُبک" جمع "حِباک" یک بار در آیه 7 سوره الذاریات «وَ **السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ**» آمده است (عبدالباقی، ذیل ماده). این واژه از ریشه حاء و باء و کاف دارای یک اصل است و آن استواری چیزی در امتداد و پیوستگی می‌باشد. (ابن فارس، 130/2) اصل ریشه حُبُک یا از عبارت بعیر مَحْبُوک القری یعنی شتر قوی که به شدّت نشخوار می‌کند و غذا در دهانش به سرعت می‌گردد، است و یا از عبارت احْتِبَاک یعنی دامن به کمر محکم زدن ویا بستن است؛ گرفته شده. (همو؛ راغب اصفهانی، 217) و هو شد الإزار؛ یعنی بند شلوار را محکم بست. (ابن فارس، 130/2) و مفردش را حَبِیکة (همو؛ ابن سیده،48/3؛ ابن منظور، 48/10) و حِباک می‌دانند (جوهری، 1578/4) لغت شناسان معناهای مختلفی برای واژه در نظر گرفته‌اند حُبُک را به معنای راهها، و مراد از راهها، را نیز راههای ستارگان دانسته‌اند (طریحی، 261/5؛ جوهری، 1578/4؛ مصطفوی، 187/2). حبک السماء را راههای آسمان معنا نمودند (ابن سیده، 48/3). راهی در رمل و شنزار بر اثر وزش باد ایجاد

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

می‌شود و به آبراهه‌ها و موجهای کوچکی که در هنگـام وزیـدن آب بـر آب راکـد ایجـاد می‌گردد و به زره آهنی و موج و شکن شکن‌های مو نیز حُبُک گفتـه مـی‌شـود (جـوهری، 1578/4؛ ابن منظور، 48/10؛ مصطفوی، 187/2). راغب در معنای آیـه وَ السَّـماءِ ذاتِ الْحُبُکِ گوید: یعنی آسمانی که دارای راههائی می‌باشـد، و برخـی از مـردم بـرای آسـمان راههای محسوسی به وسیله ستارگان و کهکشان تصوّر کـرده‌انـد و بعضـی دیگـر آن را بـه راههای عقلانی که بوسیله احساس و بصیرت و اندیشه تصور می‌شود؛ تعبیر کرده‌اند (راغب اصفهانی، 217). مصطفوی حقیقت این ماده را مفهومی مرکب از استواری و امتداد می‌دانـد مانند راههای منظم و سازماندهی شده و راههای مستقیم استوار و ... و الحُبُک را به معنـای راههایی برای آسمان گرفته، ومقصود از این راهها را، یا راههای محسوسی می‌داند که مسیر سیارات می‌باشد و یا راههای عقلی که مردم با پیمودن آن به معرفت و شناخت می‌رسـند و یا ستارگانی که راههایی برای آنهاست. (مصطفوی، 187/2) و در معنای آیه وَ السَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ عده‌ای گویند: صاحب آفرینش نیکو و استوار، و برخـی بـه معنـای راههـای نیکـو گرفته‌اند (ابن فارس، 130/2؛ ابن سیده، 48/3).

بنابراین از مجموع این نظرات چنین به دست می‌آید که واژه حُبُک به معنای راهـی کـه باد در شن و آب راکد به وجود می‌آورد، است اما در آیه مذکور به معنای راه آسـمانی (راه ستارگان) می‌باشد.

4ـ8. ریع

واژه "ریع" یک بار ، درآیه 128 سوره الشعراء «أَ تَبْنُونَ بِکُلِ رِیعٍ آیَـةً تَعْبَثُـونَ» بکـار رفته است (عبدالباقی، ذیل ماده). الرِّیـع از ریشـه راء، یـاء و عـین دارای دو اصـل اسـت: 1ـ ارتفاع و برتری 2ـ رجوع و برگشتن. که معنای اولی همان ارتفاعی از زمین اسـت کـه مورد بحث در آیه می‌باشد (ابن فارس، 467/2) که الرِّیـع مفـردش رِیعـة، جمعـش ریـاعٌ (همو؛ طریحی، 341/4؛ جوهری، 1224/3) و أرْیاعٌ و رُیُوعٌ (ابن سیده، 242/2) اسـت

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]
[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

و لغویون آن را به معنای راه، کوه، مکان مرتفعی از زمین (ابـن فـارس، 468/2؛ طریحـی، 341/4؛ جوهری، 1224/3؛ ابن سیده، 242/2) گرفته‌اند. و فراهیدی و ابن‌سیده گوینـد: الرِّیعُ: به معنای راهی اسـت کـه پیمـوده شـود یـا نشـود (فراهیـدی، 244/2؛ ابـن‌سـیده، 242/2). و راغب هم آن را به جای بلندی که از دور نمایـان باشـد، معنـا کـرده؛ (راغـب اصفهانی، 372/1) و ابن سیده هم به مکان مرتفع، آبراهه دره که از هر مکان مرتفع وبلندی است، و الرِّیعُ و الرَّیْعُ: را به راه نیمه باز در کوهها نیز معنا نموده است ودر مورد آیه مـذکور گوید: و آن «بِکُلِّ رَیْع» قرائت شده که در تفسیرش آمده: به هر مکان مرتفـع و گفتـه شـده بکُلِّ فَجٍّ و بکلِّ طَریقٍ. (ابن سیده، 242/2) و الرَّیْعُ بـه فتحـه و سـکون بـه معنـای نمـو و زیادت و رشد است (همو؛ طریحی، 341/4) و رَیْعَان کلِّ شیء: آغاز هـر چیـز کـه از آن ظاهر می‌گردد. و به‌طور استعاری به زیادتی و دستاوردها نیز "رَیْع" گفته می‌شـود. (راغـب اصفهانی، 372/1)

از مجموع نظرات اهل لغت چنین حاصل می‌شـود کـه واژه ریـع، غالبـا بـر راهـی اطـلاق می‌گردد که در بلندی‌ها کشیده شده است. و در اصـل مشـتق از راعَ رُیُوعـا، و ریاعـا (رشـد و نمویافت و زیاد گشت) می‌باشد و نیز به معنای سرزمین مرتفع و بـه معنـای طریـق(راه) کـاربرد داشته است ولیکن در آیه مذکور به معنای راه می‌باشد البته راهی که در بلندیها باشد.

بنابراین از بررسی واژگان حوزه راه به عنوان واژه های جانشین منهاج می‌توان به طـور خلاصه چنین بیان نمود که:

صراط: یعنی راه مستقیم و ممتد که در حقیقت شاهراهی است کـه بـه خیـر و سـعادت منتهی می‌شود.

سبیل: به معنای عام راه اعم از راه هدایت (خیر) و راه ضلالت (شر) گفته می‌شود.

طریق: همان راهی است که با پای پیاده می‌توان آن را طی کرد.

فجّ: راه وسیعی که بین دو کوه یا خشکی در صحرا و غیره باشد.

نَجد: راههای مرتفع و بلند.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

جُدد: خطوط و راههایی در کوهها و آسمانهاست که متلوّن و رنگارنگ هستند.

حُبُک: به معنای راهی که باد در شن و آب راکد به وجود مـی‌آورد، اسـت امـا در آیـه مذکور به معنای راه آسمانی (راه ستارگان) می‌باشد.

ریع: بر راهی که در بلندی‌ها کشیده شده، گفته می‌شود.

منهاج: راه روشن و آشکار

و شرعه: که در بررسی ترادف یا عدم ترادف آن، منهاج به تفصیل بررسی خواهد شد.

با توجه به خصوصیات واژگان مذکور پی می‌بریم که همه واژگان به معنـای راه هسـتند ولی به معنای راه روشن و آشکار نیستند که به عنـوان تـرادف مطلـق آن را جانشـین واژه منهاج نماییم.

5ـ واژه منهاج با توجه به سیاق لفظی آیه شریفه و علم معناشناسی (بر محور هم‌نشینی)

مشهور این است که عطف مقتضی مغایرت است، پس عطف منهـاج بـر شـرعه در آیـه شریفه «**لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً**» مقتضی تفریق بین آن دو می‌باشد. البته ایـن نظـر نیز از دیدگاه علم زبانشانسی و معناشناسی نوین نیز قابل قبول است، به طوری‌که بر اساس نظریه های زبانشناسی جدید هیچ دو واژه‌ای در هیچ زبانی به عنوان مترادف کامـل و صـد در صد همدیگر به کار نمی‌روند. البته این گفتار به معنای عدم وجود صد در صدی تـرادف کامل نیست، بلکه ترادف مطلق و کامل در هر زبانی شاید به عدد انگشتان دست باشد.

در تعریف ترادف گفته‌اند: «آ» مترادف «ب» اسـت، زمـانی‌کـه «آ» متضـمن «ب» و «ب» متضمن «آ» باشد. به عنوان مثال می‌توان به ترادف دو واژه «ام ـ والده» در زبان عربی اشاره کرد، از دیگر مثال‌های ترادف واژه‌های «عام ـ سنة ـ حول» است.

ترادف نیز خود بر دو نوع است: 1) ترادف تام یا کامل؛ 2) ترادف غیر تام یا ناقص.

منظور از ترادف تام یا ترادف کامل ترادفی است که دو واژه یا دو عبارت مورد نظـر در تمامی سیاق‌ها و استعمالات بتوانند جایگزین یکدیگر شوند. این نوع تـرادف بسـیار نـادر

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

است و شاید در هر زبانی به اندازه انگشتان دست باشد. اما ترادف ناقص یا غیر تام ترادفی است که کلمات مترادف در بعضی از سیاق‌ها و استعمالات ـ و نه در تمامی آنها ـ بتوانند جایگزین یکدیگر بشوند (در این باره رجوع کنید به: عمر مختار، 98؛ الخولی، 95).

به عنوان مثال می‌توان به دو ترکیب «خداحافظ» و «خدانگهدار» اشاره کرد. جای شک نیست که این دو واژه از نظرمفهوم و معنا مترادفند، ولی آیا می‌توان در تمامی سیاق‌ها این دو واژه را به جای یکدیگر به کار برد؟

پاسخ منفی است. برای نمونه می‌توان گفت خدانگهدار و به جای آن از خداحافظ استفاده کرد. در این صورت هیچ مشکلی بین جایگزینی دو واژه با یکدیگر پیش نمی‌آید. ولی آیا می‌توان به جای خداحافظی از خدانگهداری استفاده کرد؟ جواب به طور حتم منفی خواهد بود.

با توجه به توضیحات مذکور بدون هیچ شکی دو واژه منهاج و شرعه نیز مترادف هم هستند، ولی ترادفی که بین این دو واژه وجود دارد مانند ترادف دو کلمه خداحافظی و خدا نگهداری است، یعنی نمی‌توان دو واژه منهاج و شرعه را در تمامی سیاق‌ها به جای یکدیگر به کار برد، بنا به همین دلیل، بین دو کلمه، ترادف غیر تام یا ناقص وجود دارد. این دو واژه از آنجا که در تمامی سیاق‌ها همانند هم به کار نمی‌روند، حتما دارای تفاوت معنایی خواهند بود، لذا قول کسانی که قائل به اختلاف معنا و مفهوم دو واژه منهاج و شرعه هستند، از نظر زبانشناسی قوی و خدشه ناپذیر است.

اختلاف بین دو کلمه شرعه و منهاج از دو جهت قابل تبیین و تحلیل می‌باشد:

اول: شرعه و مشرَعَه به جایی از کناره رود یا دریا گفته می شود که آبی تمیز و متّصل به آب رود و دریا دارد و انسان و حیوان از آنجا آب می نوشند (فراهیدی، 253/1). این کلمه از ریشه شرع و جز افعال شروع است، به این ترتیب باید شرعه را ابتدای راه گرفت، این در حالی است که باید گفت منهاج، به راه روشن و آشکار اطلاق می‌گردد.

نکته دیگر اینکه شرعه می‌تواند بر هر نوع راهی اطلاق گردد، چه راه روشن و چه راه

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

تاریک. در حالی‌که منهاج فقط برای راه گسترده و آشکار به کار می‌رود. با این وصف باید گفت شرعه اعم و منهاج اخص می‌باشد؛ یعنی هر منهاجی شرعه خواهد بود، ولی هر شرعه‌ای منهاج نیست. در قرآن کریم نیز مواردی چند مانند نمونه مذکور به کار رفته است. خداوند در سوره بقره می‌فرماید:

«حَافِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى...» (البقره، 238)؛ بر نمازهایتان و خصوصاً نماز وسطی (نماز عصر) محافظت کنید... .

در شاهد مذکور خداوند ابتدا کلمه صلوات را ذکر کرده است که تمامی نمازهای پنج‌گانه را در برمی‌گیرد، سپس با عطف والصلاة الوسطی (که همان نماز عصر است) جایگاه و مرتبه والایی به نماز عصر بخشیده است.

گروهی از لغویان و عربی‌دانان بر این باورند که دو واژه (منهاج و شرعه) مترادف‌اند و عطف آنها به یکدیگر از باب تأکید است و نه تفاوت معنا. آنان جهت اثبات دعوی خویش به قول حطیئة استناد می‌کنند که گفته است:

ألا حَبَذا هندٌ وأرضٌ بها هندٌ و هندٌ أَتَى مِن دونها النأيُ و البُعدُ

(الشیبانی التبریزی، 179/1).

ترجمه: هان چه نکوست هند و سرزمینی که او در آن می‌زیست! هند آمد در حالی‌که در برابرش مسیری طولانی قرار دارد.

نأی و بُعد هر دو به معنای دوری است که هیچ اختلاف معنایی نیز با یکدیگر ندارند. همچنین مثال دیگری که در این زمینه ذکر می‌کنند، این گفته عرب است:

فقد ترکتک ذا مال و ذا نشب (همان). ترجمه: من تو را در حالی رها کردم که دارای مال و ثروتی. واضح است که مال و نشب نیز هر دو به یک معنا و مفهوم است.

این دسته از لغت شناسان و علما معتقدند که دو واژه شرعه و منهاج نیز به یک معنا و مفهوم هستند و هیچ تمایز معنایی با یکدیگر ندارند وهر دو به معنای راه و استعاره از دین است. از سخنان سیوطی در کتاب الاتقان نیز مفهوم مذکور برداشت می‌شود (سیوطی، 239/3).

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

اما گروهی دیگری چون أبو العباس مبرّد بر این باورند که عطف دو لفظ به یکدیگر باید فایده‌ای داشته باشد که این فایده در تفاوت معنا آشکار می‌شود و از این رو شرعة به معنای آغاز راه است و منهاج به معنای راه مستمر است (الزجاج، 184/2).

این نظر در واقع با دیدگاه‌ها و نظریات زبانشناسی جدید انطباق کامل دارد، زیرا جمع میان این دو واژه همان گونه که از مبرّد نقل شد، مقتضی تفاوت آنهاست. همچنین با توجه به سیاق آیه شریفه، و جداسازی هر دو واژه از یکدیگر باید گفت این دیدگاه قابل قبول‌تر است.

6ـ آسیب شناسی ترجمه‌های ارائه شده از واژه منهاج در آیه شریفه و ترجمه پیشنهادی

مترجمان قرآن کریم هر یک با توجه به ایده و فهم خود از قرآن کریم، ترجمه‌ای از واژه منهاج ارائه داده‌اند. در این مقام سه ترجمه را مورد ارزیابی و تحلیل قرار می‌دهیم، سپس ترجمه پیشنهادی خویش را در این باره نیز ذکر خواهم کرد.

ترجمه رشیدالدین میبدی

هریکی را از شما کردیم و نهادیم شریعتی ساخته و راهی نموده واگر خدا خواستی همه شما را یک گروه کردی... .

ترجمه استاد ناصر مکارم شیرازی

برای هر کدام از شما آیین و طریقه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحدی قرار می‌داد.

ترجمه حسین انصاریان

برای هر یک از شما شریعت و راه روشنی قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست همه شما را امت واحدی قرار می‌داد... .

یکی از آسیب‌هایی که در ترجمه‌ها دامنگیر مترجمان است کاربرد واژگان عربی در ترجمه است. لذا در ترجمه این واژه دیده می‌شود که مکارم شیرازی دچار این آفت شده و منهاج را به طریقه که خود، کلمه‌ای عربی می‌باشد؛ ترجمه کرده است. این در حالی است

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

که دو مترجم دیگر (میبدی و انصاریان) در ترجمه واژه منهاج چنین مشکلی نداشته‌اند. البته میبدی راهی ترجمه کرده؛ نه راه روشن که به نظر جای اشکال می‌باشد.

ترجمه پیشنهادی

برای هریک از شما راه و راه روشنی قرار دادیم.

با بررسی ترجمه‌های مذکور، نهایتاً باید گفت بهترین ترجمه برای منهاج همان راه روشن یا راه آشکار است. با این وصف هیچ یک از سه مترجم در ترجمه واژه منهاج اشتباه نکرده‌اند، اما واژه انتخابی استاد مکارم بنا به عربی بودن شاید در مقایسه با دو ترجمه دیگر دقیق نباشد. هر چند می‌توان ریشه این انتخاب را به خاطر عدم یافتن معادل دقیق و صددرصدی برای پاره‌ای واژگان و کلمات ترجمه شده دانست، زیرا زیادند کلماتی که در زبان مبدأ دارای مفهومی هستند که در زبان مقصد آن مفهوم معادل دقیق ندارند، اما به هر حال نمی‌توان کلمه عربی منهاج را با کلمه عربی دیگری (طریقت) معنی کرد، زیرا چنین چیزی بیشتر به دور شبیه است تا ترجمه، زیرا زمانی‌که منهاج به طریقت ترجمه شد، این سؤال را مطرح می‌کند که اکنون طریقت چیست؟ در میان سه ترجمه مذکور شاید ترجمه استاد حسین انصاریان دقیق‌تر و نزدیک‌تر به مراد باشد.

7ـ نتایج مقاله

از واکاوی در کتب لغت، و با عنایت به سیاق و بافت جمله و روابط هم نشینی با واژه شرعه و روابط جانشینی با واژگانی که از لحاظ معنایی شبیه به واژه منهاج بودند از قبیل: صراط، سبیل، نجد، فجّ، حُبُک، جُدد و ریع نتایج زیر حاصل می‌گردد:

1ـ همه واژگان این حوزه، به معنای راه هستند، ولیکن به معنای راه روشن و آشکار نیستند که به عنوان ترادف مطلق آن را جانشین واژه منهاج نمود.

2ـ اگرچه واژگان مذکور به ظاهر ترادف معنایی دارند، لکن این ترادف نسبی است و

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

مطلق نیست بلکه هر واژه‌ای از لحاظ خصوصیت معنایی، مفهومی مستقل از دیگـر واژه‌هـا دارد که با معناشناسی می‌توان بدان دست یافت.

3ـ در نهایت سه ترجمه (میبدی، مکـارم شـیرازی و انصـاریان) از واژه مـذکور مـورد آسیب‌شناسی قرار گرفته‌اند که دربرخی ترجمه ها به آن توجه شده؛ ولیکن برخی مترجمان نیز در این راه دچار لغزش گشته‌اند.

4ـ ترجمه پیشنهادی نگارندگان (راه روشن) نیز در پایان برای واژه منهاج بیان گردیده است.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

کتابشناسی

1. قرآن کریم با ترجمه‌های: ناصر مکارم شیرازی، حسین انصاریان، رشید الدین میبدی.
2. ابن سیدة، أبو الحسن علی بن اسماعیل، المحکم والمحیط الاعظم، تحقیق: عبدالحمید هنداوی، بیروت ـ لبنان: دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولی، 1421 ق
3. ابن‌فارس، معجم مقاییس اللغه، تحقیق: محمد هارون عبدالسلام، قم:مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، 1404 ق
4. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت ـ لبنان: دار صادر للنشر و التوزیع، الطبعة الثالثة، 1414ق.
5. الجوهری، أبو نصر اسماعیل بن حماد، الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربیة)، تحقیق: أحمد عبد الغفور عطار، بیروت ـ لبنان: دار العلم للملایین، الطبعة: الرابعة 1407ق. 1987م.
6. حسن جبل، محمد حسن، المعجم الاشتقاقی المؤصل لألفاظ القرآن الکریم (مؤصَّل ببیان العلاقات بین ألفاظ القرآن الکریم بأصواتها وبین معانیها)، القاهرة: مکتبة الآداب، الطبعة: الأولی، 2010 م.
7. الخولی، محمد علی، علم الدلاله (علم المعنی)، الاردن، دار الفلاح للنشر و التوزیع، 2001م.
8. راتب المصری، حسان احمد، اللفظ الفرید فی القرآن المجید، منشورات الهئیة العامة السوریة للکتاب، وزارة الثقافة، دمشق، 2011م.
9. راغب اصفهانی، ابو القاسم حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تحقیق: صفوان عدنان الداودی، بیروت ـ دمشق: دار القلم، الدار الشامیة، الطبعة: الأولی ـ 1412ق.
10. الزبیدی، محمد بن حمد بن عبد الرزاق الحسینی، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق: مجموعة من المحققین، ناشر: دار الهدایة، لاتا (بی‌تا).
11. الزجاج، أبو إسحاق ابراهیم بن السری بن سهل، معانی القرآن وإعرابه، تحقیق: عبد الجلیل عبده شلبی، بیروت - لبنان: عالم الکتب، الطبعة الأولی، 1408ق ـ 1988م.
12. سیوطی، جلال‌الدین، الإتقان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهیم، مصر: الهیئة المصریة العامة للکتاب، 1394ش ـ 1974م.
13. الشیبانی التبریزی، أبو زکریا یحیی بن علی بن محمد، شرح القصائِد العشر، عنیت بتصحیحها وضبطها والتعلیق علیها للمرة الثانیة: إدارة الطباعة المنیریة، 1352ش.
14. صفوی، کورش، درآمدی بر معناشناسی، چاپ پنجم، انتشارات سوره مهر (وابسته به حوزه هنری)، 1392ش.
15. الطریحی، فخر الدین بن محمد، تحقیق: احمد حسینی اشکوری، انتشارات مرتضوی، تهران،چاپ سوم، 1375ش.
16. عبدالباقی، محمد فواد ، المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، انتشارات حرّ، قم، 1387ش.
17. الفراهیدی، أبوعبدالرحمن الخلیل بن أحمد بن عمرو بن تمیم، کتاب العین، تحقیق: مهدی المخزومی، إبراهیم السامرائی، دار و مکتبة الهلال، بی‌تا.
18. فهمی حجازی (لاتا)، محمود، مدخل إلی علم اللغة، دار قباء للطباعة و النشر والتوزیع، طبعة جدیدة ومنقحة، القاهرة.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

19. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، تهران، چاپ ششم، 1371 ش.
20. کراع النمل، علی بن الحسن الهنائی الأزدی، المنتخب من غریب کلام العرب، تحقیق: د محمد بن أحمد العمری، مملکة العربیة السعودیة: جامعة أم القری (معهد البحوث العلمیة وإحیاء التراث الإسلامی)، الطبعة: الأولی، 1409ق ـ 1989م.
21. کریمی‌نیا، مرتضی، تکامد در قرآن، تحلیلی بر واژه ها و ترکیبات تک کاربرد در قرآن کریم، پژوهشهای قرآن و حدیث، سال چهل و هفتم، شماره دوم، ص 247 تا 284، پاییز و زمستان 1393ش،
22. مختار عمر، احمد، علم الدلاله، الطبعه الخامسه، القاهره، عالم الکتب، 1998ق.
23. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1368ش.
24. میرلوحی، سید علی، ترادف در قرآن کریم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، چاپ اول، 1392ش.

[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]

[DOR: 20.1001.1.20080417.1398.12.24.1.5]
[Downloaded from pnmag.ir on 2026-11-26]